



<http://www.arianafghanistan.com>



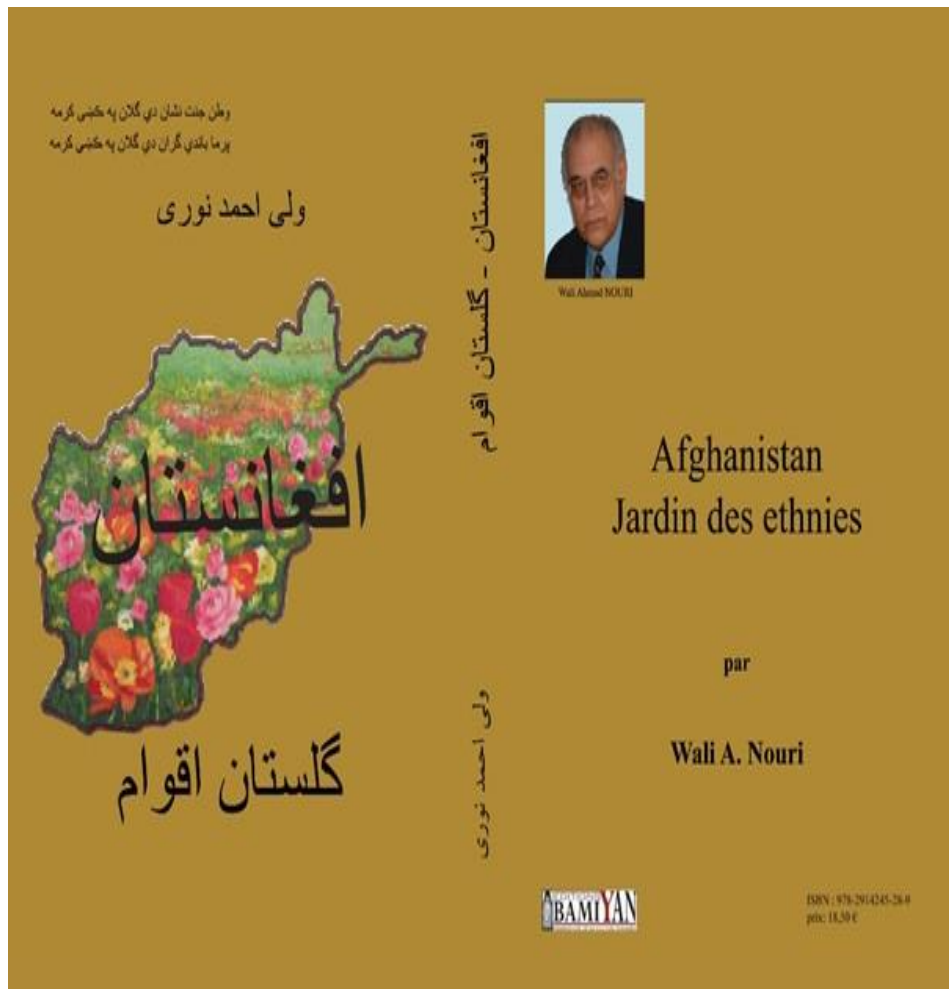
۲۰۱۹/۰۱/۱۵

ولی احمد نوری

# افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و ششم

بخش دوم



# افغانستان گلستان اقوام



قسمت چهل و ششم

بخش دوم

## ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری

از

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین، ۱۹ نومبر ۲۰۰۵

## بوجود آمدن زبان دری:

در باره پیداشدن و به میان آمدن زبان دری یا فارسی دری، دانشمندان به صراحت و به اشباع سخن نگفته اند، و یا که گفته باشند و به نظر بنده نرسیده. آنچه از گفته های دانشمندان افغان در زمینه به چشم خورده، ذیلاً تقدیم میگردد:

در صفحه ۱۲ جلد اول «افغانستان در پنج قرن اخیر» چنین آمده: «... مهمترین این زبانها زبان دری بود که در سده هشتم میلادی، از درهم آمیزی زبان پهلوی با زبانهای محلی باختری، سغدی و طخاری در خراسان و ماوراء النهر به میان آمده، رسم الخط عربی را در کار گرفت...»

آقای واصف باختری در زمینه گوید: «... و زبان فارسی زبانی است، که در روزگار خلافت، منظورم خلافت به طور خاص روزگار خلفای راشدین است، نه خلافت اموی و عباسی. درین دوره ها از بقایای زبان پهلوی ساسانی و اشکانی و بقایای از فرس باستان یا زبان اوستائی، در اثر امتزاج آنها به وجود آمده است. و نخستین بار هم لهجه ای که در تخارستان بوده، تعمیم یافته و در همه سرزمین هائی که امروز در شمال افغانستان موقعیت دارد و در آسیای میانه گسترش یافته...» و باز گوید: «امروز به عنوان یک حقیقت پذیرفته شده که افغانستان، گهواره و پرورشگاه زبان فارسی بوده، در همه اقلیم زبان فارسی من جمله در مجامع خاورشناسان به همین نام شناخته می شود. در مورد کلمه "دری" که امروز غالباً به دنبال زبان فارسی آورده می شود، اگر بحث کنیم؛ در گذشته عده ای می گفتند، این کلمه با "رای" مشدد باید نوشته شود، (دری) منسوب به درّه قرار

قواعد زبان عربی چون نسبت داده شده، در آخر "یای" نسبتی گرفته. عده ای "دری" را منسوب به دربار میدانستند (و مدعی بودند) چون این زبان رسمی دربار ها بوده، به این لحاظ دری نامیده شده. بعداً تحقیقات خاورشناسان از جمله "کریستینسر" دنمارکی و "دینینگ" انگلیسی درین مورد چنین داوری دارند، که در اصل کلمه دری "دهاری" بوده و "دهار" نام اصلی سرزمینی است که امروز "تخار" می نامیم. و "تخار" تعریف شده از "دهار" است. زبان "دهاری" یکی از گویش های زبان فارسی است، که "دهاری" و "دهری" و سر انجام "دری" شده.» (نقل از کنفرانس استاد واصف باختری مؤرخ ۱۵ / ۱ / ۲۰۰۱ پشاور، که در شماره ۹ - ۱۱ سال دوم ماهنامه "انسجام" (بلو، حوت و حمل ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱) چاپ تهران، نشر گردیده). در مورد چگونگی پیدایش زبان دری، هم میر محمد صدیق فرهنگ و نیز جناب واصف باختری، زیر تأثیر نوشته های دانشمندان ایران - که در بسا موارد "بیطرفی علمی و عالمانه" را زیر پای میکنند - رفته و زبان دری را آمیزه ای از پهلوی با زبان های محلی افغانستان قدیم - آریانا و خراسان - قلمداد کرده اند .

جناب میرعنایت الله سادات ضمن مقاله جالب و آموزنده خود "پیدایش، تکامل و دورنمای زبان دری" مینویسد :

« مؤرخ توانای افغان، احمد علی کهزاد بیش از نیم قرن قبل (۱۹۵۱ م) طی بیانیه علمی و تاریخی خود در موزیم ایران گفت : «هیچ جای شبهه ای نیست، که پرورشگاه اولی این زبان (دری) در حصص شمالی افغانستان بود، که از پامیر تا هریرود را در بر میگرفت و در ماوراء النهر هم رواج داشت. بعضی ها تصور کرده اند که زبان دری معجونی است مرکب از زبان پهلوی ساسانی و لغات عربی. حال آنکه یکی از صفات زبان دری حقیقی، عدم دخالت زبان عربی است و چند قرن پیش از زبان عربی در افغانستان تشکل نموده بود. از جانب دگر دری زبانی نیست، که بعد از نابود شدن زبان پهلوی ساسانی به میان آمده باشد، بلکه دری و پهلوی دو زبان است، که موزای هم یکی در افغانستان و دیگری در ایران به میان آمده و نشو و نمو کرده و به زمان هائی معین، از اینطرف به آنطرف و دگری از آنطرف به اینطرف پراکنده شده است.» (کهزاد احمد علی (۱۹۵۱ م) "افغانستان و ایران" کنفرانس آقای کهزاد در موزیم ایران باستان، چاپخانه مظاهری، تهران صفحه ۳۲)

مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی در صفحات ۳۹ - ۷۳۸ کتاب معظم خود «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» (چاپ دوم، ۱۳۶۳، دنیای کتاب، تهران) چنین مینگارد : «تا این زمان عقیده شایع این بود : که پس از حمله عرب، زبان پهلوی تغییراتی پیدا کرد و به تدریج به زبان فارسی کنونی منقلب شد. اما درین نزدیکی ها عقیده دیگری ظهور کرد، که زبان دری در ادوار پیش از اسلام نیز - در عرض پهلوی (موزای به زبان پهلوی - شرح ازین قلم است) - وجود داشته است. و بنا برین "ادوار براون" مستشرق انگلیسی، پهلوی را زبان فارسی میانه و فارسی دوره اسلامی را فارسی جدید نامیده است.»

این نظر جدید علمی که زبان دری افغانستان از زبان پهلوی نژانیده، اکنون یک سند قوی و واضحی را پیدا کرده، که عبارت از کشف سنگ نبشته دری تخارستانی در سرخ کوتل بغلان است، که ما در آغاز فصل اول از آن صحبت کردیم. اکنون که سنگ نبشته مکشوفه بغلان را به زبان دری تخاری و رسم الخط یونانی می بینیم، اعتراف میکنیم، که زبان دری کنونی از زبان پهلوی منشعب نشده، بلکه در مدت یکهزار و هشتصد سال تا دوهزار سال پیش ازین در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده، که اینک ۲۵ سطر نوشته آنرا در حدود ۱۶۰ لفظ به همان شکل و عناصر کهن تاریخی در دست داریم و بنا برآن کشف این سنگ نبشته گرانها، تحولی را در عالم زبانشناسی و تاریخ ادبیات افغانستان به وجود می آورد، و عقاید کهنه را متزلزل میگرداند .

از جمله دلایلی که برای وجود زبان دری در ادوار قبل الاسلامی اقامه میکردند، این بود، که آثار منثور و منظوم زبان دری بعد از تحریر مقدمه منثور شاهنامه ابومنصوری (۳۴۶ هجری، ۹۵۷ م) به دست آمده، و تمام این آثار به زبان فصیح و استوار و پخته دریست، که باید قرنهای قبل از اسلام پرورش دیده، تا باین درجه فصاحت و متانت ادبی رسیده باشد. دو دیگر اینکه از

دورهٔ اوایل اسلام، برخی عبارات و منقولات در کتب عربی (مثلاً در کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ (۱۶۰ و ۲۵۵ هجری) و در عیون الاخبار ابن قتیبه و تاریخ طبری و مسالک و ممالک ابن خردادبه و غیره) نقل شده که به دری فصیح اند. و باز در اوقاتی که در خراسان و سیستان به گفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز به زبان پرورده و استواری اند که باید قبلاً قرن‌ها تربیت دیده و باین مرتبهٔ پختگی رسیده باشند.

به استناد سنگ نوشتهٔ بغلان باید گفت: که مادر زبان دری به شکلی که در بین نوشته ثبت شده، در حدود قرن اول و دوم میلادی یعنی تقریباً دو هزار سال قبل وجود داشت، و این زبان از آن سیمای قدیم اوایل عهد مسیحی، در مدت پنج و شش قرن، به قیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی درآمد، که نمونهٔ کهن تر نثر آن در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری (۳۴۶ هجری) موجود باشد (میباشد).

و در صفحهٔ ۶۳۹ این کتاب در شرح ماههای بابلی در افغانستان قدیم، چنین می آرد: «در عصر کوشانیان مُقارن قرن اول مسیحی در تخارستان این شهر (ماه‌ها) را مینوشتند، و دلیل این سخن کتیبهٔ حدود ۱۶۰م سرخ کوتل بغلان است، که زبان آن دری قدیم یا تخاری و رسم الخط آن یونانی شکسته و تاریخ آنرا به ماه بابلی نوشته اند، چنین:

«به سی و یکم سال سلطنت، هنگام نیسان ماه» (مادر زبان دری صفحهٔ ۱۴۰)

علامه حبیبی در رسالهٔ خود «مادر زبان دری یا زبان دو هزار سالهٔ افغانستان» چاپ ۱۳۴۲ کابل - که متأسفانه بدان دسترس پیدا نکردم - حتماً در زمینه به تفصیل بیشتر گپ زده است.

داکتر سید خلیل الله هاشمیان، استاد سابق زبانشناسی پوهنتون کابل ضمن «رساله ای در "سخن شناسی" چنین فرماید: «... فرانسوی ها کلمهٔ فارس را (پغس) و انگلیسیها (پرشیا) تلفظ کردند و از دو صد سال به اینطرف در کتاب های خود (فارسی) را زبان این منطقه (به شمول افغانستان و تاجکستان و غیره) خوانده، کشور افغانستان را جزء "فلات ایران" دانسته، و به فامیل زبان های این منطقه که بایست "هند و آریائی" خوانده میشد، تاپهٔ «هند و ایرانی» را زدند. دانشمندان ایران معترفند و در کتابهای چاپ ایران درج و ثبت شده که منشأ زبان دری آن قسمت خراسان باستان است که افغانستان امروز نامیده میشود و این زبان از افغانستان به کشور فارس رفته و زبانهای بومی کشور فارس را مغلوب ساخته و در آن دیار زبان عام شده است» .

و در جای دیگر گوید: «زبانشناسان غربی باین واقعیت چندان علاقه ندارند که زبان دری از منطقهٔ افغانستان به ایران رفته، و چون از واقعیت های تاریخی منطقه چندان آگهی ندارند، ایرانی ها بالای آنها قبولانده بودند که مثلاً زبان دری منشعب از زبان فرس باستان و پهلوی است: ایرانیها تا ۶۰ سال قبل زبان پشتو را منشعب از سنسکرت میدانستند و ذهنیت فلالوجستهای غربی را قبلاً در زمینه مغشوش ساخته بودند. اما بعد از آنکه مبادی زبانشناسی در پوهنتون کابل رونق گرفت، زبانشناسان افغان توانستند به دانشمندان غربی بفهمانند که پشتو و دری دو خواهر زبان متولد از اوستا میباشند، نه از فرس باستان و پهلوی. بعد ازینکه علمای غربی در افغانستان به تحقیقات پرداختند و واقعیت ها را درک نمودند، ایرانیها موقف پشتو را بحیث خواهر زبان دری پذیرفتند و حتی حاضر شدند در پوهنتون مشهد و تهران به تدریس آن موقع بدهند. اما در مورد انشعاب زبانهای دری و پشتو از مادر اوستا هنوز هم تن در نمیدهند و به غلط تدریس و تبلیغ میکنند که اوستا از فرس باستان منشعب شده است» .

و هم در جای دیگر این رساله نویسد: «"زبان دری" دنبالهٔ زبان «فارسی میانه (پهلوی)» نیست، بلکه دختر اوستا و منشعب از مادر زبان آریائی است که در منطقهٔ آریه ها و خراسان وجود داشت و ازین منطقه به کشور فارس رفته است. باریکی موضوع در اینست که اگر کورکورانه قبول شود که زبان دری دنبالهٔ زبان پهلوی است، تاریخ به نفع ایرانی ها سرچپه میشود، که گویا زبان دری از کشور فارس به خراسان آمده است. این موضوع را زبانشناسان خوبتر میدانند و توضیح آن مستلزم مقالهٔ دیگر است، که درین مختصر نگنجد» .

از گفته های بالا نتیجه میگیریم، که زبان دری از بقایای زبان اوستا و مدتها قبل از ظهور دین مبین اسلام، در افغانستان باستان زاده شد. قرن‌ها بعد، که اعراب بر سرزمین ما مستولی گشتند، زبان دری هم رسم الخط عربی را پذیرفت و نیز کلمات و لغات آنرا.

این زبان شیرین و نمکین پس از آنکه قرن‌ها در زادگاه خود پائید، قوام یافت و بالیده گردید، از مهد و گهواره اش بدر آمده و ممالک همجوار - از جمله فارس - را درنوردید و زبان های محلی آنجا را آهسته آهسته ولی یکسره، از سر راه خود روبید و خود جای شان را گرفت.

سرزمینی که امروز به نام ایران شناخته شده، بیشتر و دیرتر از خراسان، زیر تأثیر اعراب قرار داشت. ورود سیل آسای لغات عربی در فارسی ایران، به مراتب چشمگیرتر است. دلیلش هم این است، که کشور فارس در زیر ریش مرکز خلافت اسلامی قرار داشت، در حالیکه خراسان - پیش کسوت افغانستان امروزی - به خاطر بُعد مسافت و دلایلی دیگر، نمیتوانست شدیداً تحت نفوذ اعراب باشد و بماند. از همین سبب، نهضت های آزادی خواهی - که رسمیت یافتن زبان دری از مظاهر فرهنگی آنست - در خراسان و ماوراء النهر به وجود آمد، نه در فارس و عراق عجم، که جمعاً ایران امروزی را می سازند. بلی همین خراسان و ماوراء النهر بودند، که سلطه بلامنازع خلافت بغداد را در هم شکستند و دول مستقل را بنیاد نهادند. با مد نظر گرفتن این واقعیت انکار ناپذیر، چطور شده میتواند که لغات مهجور دری از بیرون مرزها - که مقصد از ایران امروزیست - به وطن ما برگردد؟؟؟ همین حالا تعداد لغات عربی دخیل در فارسی ایران، به مراتب بیشتر است، نسبت به دری ملک ما. بنده حدوداً پنج سال پیش در هفته نامه امید، مقالتی نوشت زیر عنوان "سَرگی و دیر پائی لغات و اصطلاحات در فارسی دری". درین مقاله عملاً نشان داده شد، که فارسی افغانستان نسبت به فارسی ایران از بسا جهات اصیل تر مانده و در آن لغات و اصطلاحاتی را میتوان یافت، که در نظم و نثر ده قرن پیش هم رایج بوده. کسانی که بر زبان فارسی تسلط دارند و فارسی هردو کشور را از نگاه علمی مقایسه کرده میتوانند، می دانند که گپ از چه قرار است. ادبای بزرگ و استادان زبردست زبانشناس ایران، همه بر این نکته وقوف دارند و در زمینه متفق القول اند. این بدان معناست، که فارسی دری مملکت ما باید سرمشق و مرجع تقلید ایرانیان قرار گیرد، و نه عکس آن. در عمل متأسفانه حالت معکوس است:

ایرانیان هرگز نمیکوشند که لغات اصیل دری را که در ملک ما زنده و گویا و پابرجاست، در زبان گفتار و تحریر خود بکار بندند. من که با ایرانیان بسیار در تماس بوده ام و دوست و رفیق و همکار ایرانی هم بسیار دارم، هیچگاه ندیده ام که یک ایرانی بکوشد، بسیاق ما گپ بزند و لا اقل از لغات سره دری ما استفاده کند. غرور کاذب ایرانیان این اجازه را به ایشان نمیدهد، چون ایشان حدس میزنند، که مرکز ثقل زبان و ناف جهانند. البته انصافاً باید اذعان کنیم، که ایرانیان از نگاه زبان و آنچه بدان پیوند میگیرد، مستقل اند و وابستگی به غیر ندارند، و همین نکته است، که ایشان را تا این حد مغرور و خودبین ساخته.

در قطب دیگر افغانان قرار دارند، که میخواهند همه بونه و چونه و زیره و پودینه فارسی ایران را در کلام و قلم خود به کار بندند. بعض افغانان پا را فراتر گذاشته و حین مواجهه و تماس و داد و ستد با ایرانیان، نه تنها اصطلاحات خاص فارسی ایران را استعمال میکنند، بلکه اکثر کلمات عربی را به اقتفاء از ایرانیان، غلط تلفظ می نمایند و یا که با لهجه ایرانی گپ میزنند.

علت این "از خود کشی و بیگانه پرستی" در چیست؟؟؟ اگر ما با ایرانیان همانطور گپ بزنیم، که با خود، یقین دارم که ایشان سخن ما را می فهمند و افهام و تفهیم صورت می گیرد، همانقسمی که وقتی یک ایرانی به رقم خود گپ بزند - که همیشه میزند - سخنانش را کلاً درک میکنیم و یا لا اقل مقصدش را در می یابیم. یک نفر انگلیس هم هرگز نمیکوشد، که حین افهام و تفهیم با یک امریکائی، اصطلاحات انگلیسی امریکائی را به کار بندد و یا دهان خود را امریکائی امریکائی بسازد.

حال که سخن از انگلیس و انگلیسی به میدان آمد، باید دنبالش کنیم، چون بعض کسان - چنانکه از نوشته های مکرر شان برمی آید - بدین فکرند، که انگلیسیها و امریکائیان، گویا عین گنجینه لغوی دارند و یا که لغات مخصوص و اصطلاحات یکدیگر را هم به کار می برند و بهتر است نقل قولی بکنیم. جناب کوشان به خانم ملالی جان نظام گوشزد میکند :

«... بدانند که زبان انگلیسی در انگلیس و امریکا و استرالیا ... یک زبان است...» و نتیجه میگیرد که :

«... هیچ واژه این زبانها برای همزبانان در گوشه های مختلف گیتی «بیگانه» نیست، هیچ امریکائی با استعمال واژه های تولد شده در انگلیس، وطنش را به انگلیس نمیفروشد، ...»

پیش ازینکه در زمینه تبصره ای بکنم، از دو نویسنده و نمایشنامه نویس زبردست انگلیسی که اصلاً از ایرلند بودند، نقل قول هائی میکنم :

اوسکار وایلد (Oscar Wilde) گوید :

The English have really everything in common with Americans, except of course, language.

انگلیسیها و امریکائیان در واقع همه چیز مشترک دارند، البته باستثنای زبان.

و جارج برنارد شا (George Bernard Shaw) گفته:

England and America are two countries, separated by the same language.

انگلستان و امریکا دو مملکتی ست، که از طریق عین زبان، از هم فرق می شوند.

اگر گفته های ماندگار این دو نویسنده براننده انگلستان، مبالغه آمیز و طنز گونه هم جلوه کند، یک چیز را بصراحت میرساند و آن اینکه، زبان انگلیسی این دو مملکت از هم بسیار فرق دارد و هم اینکه زبان انگلیسی در همه جا یکسان نیست.

به شکل تکرار حسن بهتر است گفته شود، که زبان متشکل از سه دستگاه است، که از جمله دستگاه های دستوری و صوتی آن در تمام قلمرو هر زبان یکسان و یا تا سرحد کل یکسان است. آنچه در نقاط مختلف قلمرو یک زبان متفاوت بوده می تواند، همانا دستگاه لغوی و گنجینه لغات آن است. یعنی در قلمرو هر زبان، محدوده های مختلف سیاسی و جغرافیائی، گنجینه های متفاوت لغوی دارند .

## در قلمرو هر زبان، دو نوع لغات و کلمات را تفکیک میکنیم:

- یکی لغات عام که در تمام قلمرو زبان به کار میروند، ولو با لهجه ها و تلفظات متفاوت. این لغات فراگیر شاید بیشتر از نود درصد تمام لغات همان زبان را در بر بگیرد.

- دیگر لغات خاص هر منطقه، هر کشور، هر شهر و حتی هر ناحیه، که مخصوص خود گویندگان همان نواحیست و در ساحات دیگر متداول نمی باشند. چنین لغات را «اصطلاحات» گویند. این قاعده برای تمام زبان ها صادق است و برای زبان انگلیسی نیز. زبان یک پدیده اجتماعیست و مطابق رشد و انکشاف هر اجتماع، تحول می پذیرد. تحول ترین قسمت هر زبان، همانا گنجینه لغات آنست. یعنی دستگاه لغوی هر زبان است، که از همه بیشتر دستخوش دگرگونی ها میگردد. پس نمیتوان توقع کرد که زبان انگلیسی در جوامع مختلف و متفاوت، عین انکشاف و تحول را پذیرفته باشد. اگر دو مملکت بزرگ انگلیسی زبان، یعنی انگلستان و اتازونی را مد نظر بگیریم، می بینیم که در عین زمانی که هر دو انگلیسی گپ میزنند و افهام و تفهیمشان به انگلیسی است، اما تمام مشخصات زبانشان باهم یکی نیست. از همین خاطر به صورت عام دو انگلیسی داریم، یکی انگلیسی

امریکائی و دیگری انگلیسی برتانوی یا انگلیسی انگلیسی (انگلستان). تا زمانی نچندان دور از امروز، قاموسهای انگلیسی در مورد کلمات خاص مینوشتنند "اصطلاح امریکائی".

میگذریم ازینکه امریکائیان در ترتیب نوشتن بعض کلمات، اصلاحاتی وارد کرده اند و صرف و نحو انگلیسی ایشان با گرامر انگلیسی انگلستان، اندک اختلافاتی دارد. البته علاوه از انگلیسی امریکائی و انگلیسی انگلیسی، میتوان از انگلیسی آسترلیا و نیوزیلند، انگلیسی جنوب آسیا و انگلیسی افریقای جنوبی، بحیث اشکال مختلف انگلیسی نیز، نام برد. اگر اطالت کلام مانع نگردد، میتوان این بخش را هنوز هم دنبال کرد و گسترش داد.

دور از انصاف است، و حتی شاید جناب سالار عزیزپور خفه گردند، اگر بر مقاله شان از امید ۶۷۳ که معنون است به "جدال بر سر واژه ها و پیامد های پژوهشی آن"، تبصره کوتاهی نکنم. وقتی عنوان این مضمون از نظرم گذشت، بفکر فرو رفتم، که شبیه آن را در جایی دیده ام. اما زود بخاطر آوردم، که دو سال پیش مضمونی در شماره ۵۶۷ امید نشر گردیده بود، زیر عنوان "جدال بر سر کلمات" و نویسنده آن اتفاقاً همین قلم نیشزن بود.

آقای عزیزپور مینویسد: «از نگاه زبانشناسی واژه "افغانستان" متشکل از "افغان" و "ستان" میباشد....» آقای عزیز پور برای اینکه به گپ خود اُبّهت و وقار و صلابت علمی بدهد، کلمه «زبانشناسی» را بکار مینندد، ورنه کافی بود که در عوض "از نگاه صرف" میگفت، که متصدی ساخت کلمات و لغات است، و یا حد اکثر میگفت، "از نگاه دستور زبان". واقعاً لازم نبود که ایشان بدین منظور کلمه عریض و طویل "زبان شناسی" را، بکار بگمارند، که شعب مختلفی را در بر میگیرد و یک شعبه کوچکش، دستور زبان است. این طرز استعمال از قلم جناب عزیزپور، مانده آنست که کسی بخواهد "پشه را با راکت، از پا درآورد".

بلی، جناب عزیزپور با گذاشتن کلمه "زبانشناسی" در چند جای نوشته خود، خواسته به مدلول و مدعایش صبغه علمی بدهد. مگر عزیزم، به حلوا گفتن دهان شیرین نمیشود، بررسی و طرز استدلال و استنتاج، باید علمی و زبانشناسانه باشد. ولی چرا ایشان این کار را میکنند؟؟؟ جوابش را خودم میدهم: بخاطری که وظیفه گرفته اند، تا موضوع "افغان و افغانستانی" و "واژه های ناب" را تحلیل زبان شناسانه کنند. اما "این کجا مرتبه چشم جهان بین منست". بلی، حافظ شیرازی راست فرموده:

## دیدن روی ترا دیده جانبین باید

## وین کجا مرتبه چشم جهانبین منست

ساخت و استعمال کلمه "افغانستانی" بجای "افغان" با دید تعصب آمیز سیاسی ارتباط می گیرد و هرگز و اصلاً و ابداً منشأ و اساس زبانشناسانه ندارد. بر عکس، ساختن کلمه "افغانستانی" از "افغانستان" و بجای "افغان"، در حالی که "افغانستانی" از واحد "افغان" و پسوند "ستان" ساخته شده، دور از منطق است. وقتی کلمه "گل" را با "ستان" پیوند داده و ترکیب "گلستان" را ساختیم، دیگر نمی توانیم بگوئیم، که "گلستانی" بدیل و جانشین "گل" است. اگر اینطور میبود، میتوانستیم بگوئیم: «یک دسته گلستانی خریدم» یعنی که "یک دسته گل خریدم".

کلمه "افغانستانی" اشکالات فراوان دارد:

- اشکال ساختاری و منطقی

- اشکال سیاسی؛ بلی اشکال سیاسی و تبعیض طلبانه، چون کلمه "افغانستانی" در متن و بطن خود با ستیز قومی آکنده است.

کلمه "افغانستانی" هم «افغان ستیز» است و هم «پشتون ستیز».

- اشکال قانونی و مشروعیت، زیرا ساخت و استعمال کلمه "افغانستانی" علاوه از اینکه وحدت و یکپارچگی ملی ما را مغشوش و مخدوش میسازد، میثاقهای ملی و بین المللی را هم زیر پا میکند. قوانین مختلف اساسی افغانستان که با تأیید لویه جرگه ها، مهر مردمی خورده اند، باشندگان افغانستان را "افغان" مینامند و میدانند، از هر قوم و قبیله و از هر دین و آئینی که باشند. علاوه از اینکه ما - همه ما، بتأکید میگوییم همه ما - خود را در خارج افغانستان "افغان" می خوانیم و در پاسپورت های ما «تابعیت» ما را "افغان" نوشته اند، تمام ممالک جهان اتباع افغانستان را به نام "افغان" می شناسند. در انگلیسی the Afghan در آلمانی der Afghane در چکی Afganec در فرانسوی l'Afghan و غیره، همه مُشعر بر همین واقعیت است .

بلی ما به هویت ملی "افغان" استیم، ولی به هویت قومی، پشتون و تاجیک و هزاره و اوزبیک و ترکمن و ... و به هویت دینی مسلمانیم و هندو و یهود و نصارا.... و به هویت مذهبی سنی و شیعه و به هویت زبانی، دری زبان و پشتو زبان و ترکی زبان ... و غیره. همه هویت های جزئی در هویت کلی، که هویت ملی ماست، ذوب میشوند و اندماج مییابند.

### اما بیایید بر موضوع از زاویه دیگری نظر اندازیم و کُنْهش را بشگافیم:

انتقاد بر کلماتی چون «پوهنتون و پوهاند و پوهنوال و شاروال و لویه جرگه و ولسی جرگه و غیره» از یک عقده عمیق نسبت به پشتون ها و زبان پشتو، سرچشمه میگیرد. ایراد بر نام "افغانستان" و بکار نبردن و حتی ناروا دانستن کلمه "افغان" برای باشندگان «غیر پشتون» وطن ما و ابداع کلمه "افغانستانی" در عوضش، نیز از همین سرچشمه آب میخورد.

یک حلقه خاص از افغانان خارج از افغانستان، که تعلیم یافته و باصطلاح روشنفکر هم هستند، دانسته یا ندانسته زیر تأثیر بیگانگان کینه توز و فتنه انگیز رفته و چنین مسایل را دامن می زنند. اینان غمین اند و ماتم می کنند، که از قرن هژدهم به بعد، افرادی از قوم پشتون - و بزعم غلط ایشان «قوم پشتون» - بر افغانستان حکمرانی کرده اند، اما باکی ندارند و چرت شان خراب نمی شود، که تنها از ظهور اسلام بدینسو، اعراب، خاندانهای ترک نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغولان، تیمور و آفاداش و تیموریان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده اند. اینان اصلاً دل خوش ندارند، که بر ویرانه های خراسان، کشوری به نام «افغانستان» سر بلند کرد، که خداهش همیشه سربلند دارد !!!! اینان شاید آرزو میکردند، که کاش این وطن - خاک بدهن بدخواهان افغانستان - در حال تجزیه و زیر سیطره فارس صفوی و شیبانیان ماوراء النهر و هند ببری می بود، هرگز مستقل نمیگشت و تمامیت ارضی نمییافت. اینان دیده ندارند و تحمل کرده نمیتوانند، که فردی از قوم پشتون، که مانند اقوام دیگر کشور، یک قوم شریف و اصیل این سرزمین است، کشوری را بنیاد نهاد. اگر اینطور نیست، پس چرا بخود نبالیم، که فردی از باشندگان اصیل این خطه پاک، قد علم کرد و دولت مستقلی را تشکیل داد؟؟؟؟ چرا افتخار نکنیم، که احمد شاه درانی - که کاملاً برحق «احمد شاه بابای کبیر» لقب گرفته - از قُلُزم خرابه های خراسان و از اجزای مجزای آن، کشوری ساخت ، که امروز به نام "افغانستان" یاد میگردد، که بفرموده جناب محمد سعید فیضی، "نام و بقایش مستدام باد"؟؟؟؟. بلی، باید افتخار کنیم که درین سرزمین افتخار آفرین، پس از دو صد و پنجاه سال اضمحلال و تجزیه و تسلط غیر، بالآخره مردی پیدا شد، بلی مردی پیدا شد و کشور مستقلی را تأسیس کرد و حدود و ثغور طبیعی برایش داد. در جایی خوانده بودم، که یک مؤرخ نامدار غربزمین، برخاستن افغانستان را از خرابه زار خراسان «معجزه تاریخ» خوانده بود. بیا خاستن یک کشور مستقل و مقتدر از عظام رمیم خراسان، واقعاً درخور هرگونه شکرگزاری و سپاس است. بودند کشور هائی که چون زیر تسلط بیگانه رفتند، دیگر هرگز سر بالا نکردند و امروز دیگر نشانی از ایشان سراغ نمیگردد .

اگر احمد شاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس برمی خاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان و یا تاجیکستان می بود، باز هم این غال مغال (قال مقال) و قیل و قال و واویلا وجود میداشت ؟؟؟؟؟ «گمان نکنم» جواب منست.



تمام هياهو و داد و فریاد و عللانی که پس از فروپاشی سلطنت خاندان محمد زائی در وطن ما موج میزند و مود روز گذشته، فقط از همان یک عقده عمیق و از نگاه بدبین ایشان «زخم ناسور تاریخی» برخاسته. خُرده گیری بر کلمات پشتو که در دری وارد شده و یا وارد ساخته شده اند، همه بهانه است. اگر اینطور نیست و صرف بیگانگی لغات مطرح است، پس چرا هزاران کلمه عربی و تُرکی و مغولی و هندی را و اینک هزاران لغت فرنگی را در فارسی دری تحمل میکنیم و خمی بر ابرو نمی آریم؟؟؟؟ بلی ما هزاران لغت باصطلاح بیگانه را که از ماورای سرحدات ما و از ماورای سرحدات قلمرو زبان فارسی، وارد دری گردیده اند، تحمل میکنیم، مگر همینکه در جائی یک کلمه پشتو را - که زبان دوم مملکت ماست و برای مردم ما هرگز بیگانه نیست - کشف کردیم، بلی کشف کردیم، چند ما میگیرد. اگر کسی کلمات پشتو را در فارسی دری ما بیگانه میندازد، مربوط به دید تنگنظرانه و تعصب آلود خود اوست و بر واقعتهای عینی و موجود زبان دری، هیچ اثری ندارد .

شاید بگویند که چون پشتون ها بر سر قدرت بودند، بعض کلمات پشتو را جبراً و قهراً وارد زبان دری افغانستان کرده اند. این نکته بحث مفصلی را ایجاب میکند، ولی عجالاً باید پرسید : مگر کلمات عربی و ترکی و مغولی، همه برضاء و رغبت و به طیب خاطر خود وارد دری گردیده اند و اعراب و ترکان و مغولان فاتح در وارد ساختن آنها در فارسی دری، هیچ رولی نداشته اند، آن هم از پایگاه قدرت و سیطره ای که درین دیار داشتند؟؟؟؟ اینجاست که پای استدلال تنگ نظران، لنگ میگردد و تنگ مُخَرکان خارجی ایشان سُست .

آقای عزیزپور بر ساخت کلمه «پوهنتون» میتازند، که بزعم ایشان از نگاه گرامر پشتو نادرست است، چون «تون» را پسوند مکان برای مکان های کوچک میدانند. عین انتقاد را خانم نادیه فضل هم طی مقاله خود - که معنون بود به:

## گر بایدت همی که ببینی مرا تمام

## چون عاقلان بچشم بصیرت نگر مرا

(ناصر خُسر و بلخی) - در شماره ۵۶۳ امید، یعنی دو سال پیش، از کلمه "پوهنتون" کرده بود. گویا در یک حلقه خاص، چند خُرده و انتقاد فرمایشی بین هم نظران تنگ نظر، دست بدست میگردد، در حدی که حکم کلیشه را بخود گرفته و مالکان این نظر - نمیگویم صاحبان این نظر - از چنبره آن رهیده نمیتوانند .

میخواهم یاد آوری کنم، که بنده مقاله "عده گشائی شاعرانه" را بتاريخ اول مارچ ۲۰۰۳ نوشت و بلافاصله به جریده امید فرستاد، تا جوابی باشد به ژاژخائی های خانم فضل در مقاله نامبرده. جریده امید اما مضمون بنده را در بندیخانه آرشیف خود قید کرد و سر و صدایش را خاموش ساخت. من بدلیل مُتَن، متیقن هستم که مضمون بدست جناب کوشان رسیده و محبوس گردیده. عجب است که آقای کوشان مقاله تعصب پرورده خانم فضل را در جریده خود نشر کردند، ولی جوابش را ازین قلم تعصب شکن، در فراموشخانه انبار نشریه امید زندانی ساختند!! این مقاله اینک به یمن کرم ناشر ارجمند ماهنامه واقعا مردمی و ملی "مردم افغانستان" در شماره ۸۶ آن جریده نشر گردید، یکجا با مقاله ناسخته و نامبارک خانم نادیه فضل. کاش تاریخ نگارش مقاله ام را "اول مارچ ۲۰۰۳" مینوشتند و کاش ضمن خُردسازی فورم مقاله، کلمات در حاشیه چپ آن آسیب نمیدیدند و بریده نمیگردیدند .

وجود کلمات پشتو و هندی و پنجابی را در دری افغانستان، نه بحیث عیب و نقص، بلکه باید بحیث چاشنی و مرچ و مصالحي دانست، که این زبان شیرین را مزه دار تر می سازد. اتفاقاً یکی از امتیازات فارسی دری افغانستان هم درینست، که لغات زبانهای بالا بر رنگینی و خوشنمایش افزوده. دور از منطق زبانشناسیست، اگر کلمات "چوکی و چوکات و دوی و مندوی و کُتله و جهیل و غیره" را که از هندی وارد دری ما گردیده اند، بزدائیم و در عوض مثلاً "صندلی و چارچوب و گازر و چرم و

دریاچه و غیره" را بکار بندیم. یکی از خصوصیات جالب دری ملک ما اینست، که صدها کلمه پشتو در آن دخیل است، که همدلی ملی ما را نشان میدهد. اگر این لغات جای خود را به اصطلاحات خاص ایران خالی کنند، زبان دری ما دیگر آن کیفیت ملی و افغانستان شمولش را از دست میدهد. ما افغان ها اصلاً هیچ احتیاج و مجبوریتی نداریم، که باوارد ساختن اصطلاحات فارسی ایران، نحوه زیبا، اصیل و خاص دری خود را، از دست بدهیم.

از ممیزات فارسی ایران هم یکی اینست، که کلماتی چون "قابلمه و یواش و چالش و قایق و داداش و غیره" را از ترکی گرفته و بکار می برد. هیچ کس حق ندارد بگوید، که ایرانیان در عوض این کلمات باصطلاح ایشان "جا افتاده" کلمات فارسی "دیگ و آهسته و جنگ و کشتی و برادر و غیره" را بکار برند. برای برجسته ساختن شاخصه های فارسی افغانستان و فارسی ایران، باید هر دو را با معاین علمی و دید زبانشناسانه، مقایسه کرد .

حتماً کسی خواهد پرسید که این همه عقده و کینه این گروه نسبت به پشتونان و زبان ایشان، از کجا نَبعان دارد و از کدام منبع سیرآب میگردد؟؟؟ این مسأله را باید از خود شان پرسید و از کارفرمایان خارجی ایشان. مگر اگر قرار باشد، که این قلم ناتوان جوابی عرضه کند، باید موضوع را به آینده موکول نماید و مضمون مطول دیگری را روی دست گیرد، گرچه در مقاله ("افغان"، "افغانی"، "افغانستانی") کوتاه اشارتی بدان کرده است .

بیشتر ازین پیش نمیروم، چون در بخش چارم و پنجم ("افغان"، "افغانی"، "افغانستانی") به موضوع مفصلاً و بصورت همه جانبه پرداخته خواهد شد. درینجا فقط خواستم، به ادعا های تعصب زده و سُست بنیاد آقای عزیزپور، عجالتاً جوابی بدهم. ولی دریغ می آید که قسمتهائی از مقاله "جدال بر سر کلمات" را که دو سال پیش در جریده امید نشر کرده بودم، درینجا، بشکل حُسن ختام نقل نکنم:

... «با در نظر داشتن این واقعیت که زبان پشتو از قدیم تا امروز، هزاران لغت فارسی را در خود هضم کرده و آنها را بدون تعصب بکار میگیرد، ستیزیدن با کلمات پشتو در فارسی، دور از انصاف خواهد بود.

عجب است اگر لغات زبانهای بیگانه - از عربی گرفته تا فرنگی و هندی و پنجابی و غیره - را در زبان دری خود تحمل کنیم، ولی لغات پشتو را نی !!! خانه سیاست خراب که چه کارها دار... !!!

...یر من چون آئینه روشن شده که کُفر تعصب، همیشه از کعبه "روشنفکران" برمیخیزد، ورنه توده های مردم، مُدام باهم جور می آیند و از تعصب بیگانه اند.» فاعتبرو یا اولی الابصار

پایان قسمت چهل و ششم



تذکر: هرگاه خواننده محترم متمایل باشد که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک برعکس نویسنده، در صفحه مقالات میتواند به فهرست" آرشیف "وی رهنمایی شوند.

افغانستان گلستان اقوام پایان قسمت ۴۶

Walinoori\_afghanistan\_golestaan\_aqwaam\_۴۶\_۲.pdf